

درسهای بهارستان

به نظرم تظاهرات دیروز بهارستان از این نظر اهمیت داشت که روحیه همدلی و پایداری را هم به نمایش گذاشت و هم بالا برد. تعداد جمعیتی که به سمت مجلس حرکت می کرد (البته در پیاده روها) زیاد بود. ترکیب عمدتاً جوان بود ولی میانسال ها هم بودند. در بین میانسالان، تعداد زنان کاملاً بیشتر بود. پلیس بعد از مدتها به فیلمبرداری از افراد روی آورده بود. مرکز هجوم به مردم خود میدان بود. ادامه سرکوب به کوچه ها و خیابان های اطراف میدان (در جنوب و غرب و شمال میدان)، به مردمی که عقب می نشستند گسترش یافت. شعار دادن ها توسط گروه های سی چهل نفره در محیط اطراف (و نه در مرکز هجوم) انجام می شد. با شعار چند ده متری جلو می رفتند و به محض اینکه روبروی خود نیروهای سرکوبگر را می دیدند که پیاده یا با موتور قصد نزدیک شدن به آنان را دارند می دویدند و عقب نشینی می کردند و در کوچه ها و خیابان های دورتر متفرق می شدند و دوباره به همین شکل در گوشه ای دیگر تجمع جدیدی به طور اتفاقی با ترکیب متفاوتی از افراد تشکیل می شد و سعی می کردند تا آنجا که می شود به سمت مرکز درگیری پیشروی کنند. هلیکوپترها از بالا صحنه کلی را زیر نظر داشتند و در واقع نقاط تجمع نیروهای سرکوب و تغییر در آرایش نیرو را از بالا رهبری می کردند. با توجه به این مساله، ایجاد چند مرکز تجمع نسبتاً دور از هم، برای تقسیم نیروی دشمن و مهمتر از آن، غافلگیر کردن سرکوبگران، اهمیت زیادی پیدا کرده است. نیروی بسیج را از مناطق مختلف به تهران آورده بودند. سن این نیرو علیرغم تبلیغات زیادی که سال های اخیر در مورد گسترش نیروی بسیج می کردند، بالای سی سال است. اصل کاری ها بالای چهل و پنجاه سال دارند. ولی تک و توك چهره بسیجی های خیلی جوان و البته به شدت هراسان (و گاه رنگ پریده) را در میانشان می بینی که دارند اولین تعلیماتشان را در صحنه جنگ واقعی می بینند. در تبلیغات رژیم، موضوع به خطر افتادن رفاه و زندگی اقتصادی مردم این روزها زیاد به میان کشیده می شود. این واقعیتی است که بازار کساد است. مغازه های کوچک و متوسط دچار افت شده اند. منظورم مغازه دارها و رستوران ها و... است. خیلی ها باید زودتر مغازه ها را ببندند. رژیم دارد روی این حساب می کند که نارضایتی بخشی از خرده بورژوازی کاسب از ادامه وضع بی ثبات به کمکش بیاید. در کوچه و خیابان و تاکسی، آدم های حکومت این را تبلیغ می کنند که: چه فایده؟ این دعوها چه ربطی به مردم دارد؟ همه چیز خوابیده است؟ این که نشد کار؟ پادزهر این تبلیغات، ارائه دورنمای سیاسی و اهداف بالاتر سیاسی و اجتماعی در بین مردم است. ولی رادیکالیزه شدن فضای سیاسی جامعه (حتی در همین حد کنونی اش و در شرایط نبود يك قطب قوی انقلابی) واقعا دارد جلوی تاثیر این تبلیغات را میگیرد. یعنی حتی آن کاسبی که دارد ضرر میکند هم انگشت اتهام را بر روی حکومت گرفته است و نه "درگیری و بی ثباتی".

رژیم در پی فرسایش و تحلیل بردن نیروی مردم با سرکوب ممتد است. دستگیری ها را بیشتر کرده اند. معمولاً در رسانه ها تاکید بر دستگیری اصلاح طلبان و ملی مذهبی ها و روزنامه نگاران است. این دستگیری ها يك کارکرد معین دارد ولی به نظرم مهمتر از اینها، در طرح سرکوب رژیم، دستگیری پیشگامان درگیری های خیابانی است. این دستگیری ها تا به حال صدها نفر را فقط در تهران شامل می شود. يك نکته دیگر هدف قرار دادن زنان در تظاهرات هاست. هم به شکل ضرب و شتم و هم قتل. این واقعا يك سیاست آگاهانه است چون اهمیت این نیرو را از مدت ها پیش فهمیده اند. يك مشاهده دیگر: به نظرم شعار مرگ بر جمهوری اسلامی باید در همه جا به طور ثابت تکرار شود. اما نکته ای که مشاهده کردم اینست که اکثر مردم حتی در حادثه های درگیری دوست دارند شعار مرگ بر دیکتاتور بدهند و نه مرگ بر جمهوری اسلامی. چرا؟ آیا از لحاظ ذهنی، برای توده های عام راحت تر و ملموس تر است که افراد معین را آماج قرار دهند تا يك نظام را؟ آیا با مرگ بر دیکتاتور گفتن، مشخص تر میتوانند خشم و نفرت خود را ابراز کنند؟ شاید راه فراگیر کردن مرگ بر جمهوری اسلامی این باشد که این شعار در هر جایی و با هر ابزاری، به چشم بیاید. از شعارنویسی های کوچک و بزرگ در سطح شهر گرفته تا کلیپ و پوستر و گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - ۴ تیر ۱۳۸۸